

گفت‌وگو با حامد جلالی که با نخستین رمانش در جایزه ادبی جلال شایسته تقدیر شد

از داستان‌های آپارتمانی به سوی قصه‌های اقلیمی

آذرماه سال ۱۳۳۵ شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه تأسیس شد

داستان اتوبوس ایرانی



دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۸
۱۹ بهمن آذر ۱۳۴۱
۱۶ شهریور ۱۳۰۹
سال می و دوم شماره ۹۱۳۵
ZENDEGI@QONDOOLINE.IR

بالاتر از خبر

گداهای بنزینی!



قدس زندگی: اخیراً اگر گذرتان به پمپ بنزین‌های بین شهری افتاده باشد، احتمالاً با جدیدترین سبک تكدیگری مواجه شده‌اید. «گداهای بنزینی» جدیدترین نوع کلاهبرداری گدانا به‌حساب می‌آیند که این روزها مثل قارچ در پمپ بنزین‌های سراسر کشور، به‌خصوص پمپ بنزین‌های بین شهری رشد کرده‌اند.

بر اساس گفته خبرگزاری «باشگاه خبرنگاران جوان» روش کار این عزیزان به این صورت است که وقتی مشتری در حال پرداخت هزینه بنزین در جایگاه است، جلو او ظاهر می‌شوند و با جمله‌هایی مثل «ماشینم بنزین نداره»، «هزینه پرداخت بنزینو ندارم» و... از شهروندان درخواست کمک می‌کنند.

البته این گدنامهای عزیز هیچ جوره راضی نمی‌شوند شما توی زحمت بیفتید و برایشان بنزین بخرید، به همین خاطر از شما می‌خواهند هزینه یک پاک بنزین را نقداً به‌ان‌ها پرداخت کنید!

پسای گداهای بنزینی حتی به فضای مجازی هم باز شده و این عزیزان در حال حاضر یکی از سوزدهای داغ فضای مجازی به‌حساب می‌آید. ماجرا هم از وقتی شروع شد که یکی از فعالان فضای مجازی تصویری از یک گدای بنزینی را در صفحه شخصی‌اش بارگذاری کرد و نوشت: «این آقای محترم حدود نیم ساعته کنار جایگاه سوخت منتظره و تقریباً از همه ماشین‌ها درخواست کمک می‌کنه و شماره کارت میده تا براش پول بنزین بریزن. هرکی هم میگه قوطی بده برات بنزین بخریم، میگه با دو سه لیتر کارم راه نمیفته. یا نقدی بدین یا بریزین به کارت».

پس از این توییت جنجالی، چندین کاربر دیگر هم اعلام کردند در پمپ بنزین‌های بین راهی، سبک جدید گدایی را مشاهده کرده‌اند. بر اساس گفته کاربران فضای مجازی این گدنامها با موج‌سواری روی افزایش قیمت بنزین و اوضاع بلبلیوشی اقتصادی، حسابی دل مردم را به درد می‌آورد و در طول شبانه روز چندین نفر را تیغ می‌زنند!

از آنجایی که این مدل گدایی به سرعت در حال افزایش است، حواستان باشد اگر یک گدای بنزینی به پستتان خورد، اصلاً زار بر کمک به او نرکید.

روایت مجازی

نمایشی برای سیاست



قدس زندگی: مقتدی صدر، مدتی پیش دو بیانیه مفصل مجازی را در صفحه فیس‌بوکش به اشتراک گذاشت و در این دو بیانیه، مخالفت رسمی‌اش با اعلام نامزدی «محمد شیاع السیودانی» برای پست نخست‌وزیری در عراق را اعلام کرد. بزرگ‌ترین احزاب سیاسی عراق اما بدون توجه به بیانیه رهبر یکی از گروه‌های سیاسی شیعیان عراق، حمایتشان را از «السودانی» وزیر اسبق کار و امور اجتماعی عراق اعلام کرده‌اند. پس از انتشار خبر حمایت احزاب عراقی از السودانی اما مقتدی صدر ساکت نماند و تصویر پروفایل فیس‌بوکش را به یک صفحه مشکی که روی آن عبارت «هسته شد» حک شده بود، تغییر داد. رهبر یکی از گروه‌های سیاسی شیعیان عراق پس از این هم با انتشار تصویر یک نور سیاه رنگ در فیس‌بوک، نوشت: «خداحافظ». حالا بسیاری از رسانه‌ها از جمله خبرگزاری مطرح «اناتولی» اعلام کرده‌اند مقتدی صدر احتمالاً تا اطلاع ثانوی از فضای سیاسی عراق خارج شده است. صدر و اطرافیان او اما هنوز نسبت به این گمانه‌زنی واکنشی نشان ندادند و باید منتظر بهایم تا ببینیم رهبر یکی از گروه‌های سیاسی شیعیان عراق واقعاً قصد خداحافظی با عرصه سیاست را دارد یا خیر؟

روزمره نگاری

تولد یک درستکار

رقیه توسلی: می‌گویند من هیچی از آشپزی نمی‌دونم.

می‌گویم: منم شنا کردن بلد نیستم.

انگلیسی نمی‌تونم حرف بزنم.

بنده هم از زبان‌آلمانی سر درنمیارم.

بلد نیستم برا عروسم‌کام لباس بدوزم.

خالات هم یاد نگرفته فرش ببافد.

اصلاً میدونی چیه، آدرس خیابونو رو هم نمی‌تونم به کسی بدم.

خُب منم هنر خطاطی ندارم.

می‌گویند من استعداد درخشان نیستم و نمی‌تونم چندکلاس‌ه بزنم.

می‌گویم: پروین اعتصامی و سیمین دانشور هم یگانه‌ان اما من خیلی خیلی معمولیم.

عصبانی نگاهم می‌کند و یا غیظ می‌پرسد: چرا اجازه نمی‌دهی درد دل کنم خالهای؟ مسخره کردن کار خوبیه؟

با عنذرخواهی می‌چالتمش و از نیت قلبی‌ام باخبرش می‌کنم. اینکه خواست به او و به خودم تذکر بدهم نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

برای اینکه از حال و هوای ندانسته‌ها و نبوده‌ها بیرون بیورمش، کنج خانه را رها می‌کنیم به قصد خرید اسباب‌بازی. اما رفتن همانا و پیدا کردن جعبه طلا در خیابان همانا.

با ذوقی بچگانه همان‌طور که نگاهش به من است جعبه ای رنگ راز اراسی می‌کند و گوشوارها را نشانم می‌دهد. بعد می‌پرسد: حالا چکار کنیم.

می‌گویم: شما یانده‌اید، هر چه شما بفرمایید؟

پی‌نوشت: به‌گمان آن‌روز که آلب کلمو گفتم ما خوف‌انگیزترین دشمنان و بهترین دوستان خودمان هستیم کسی را شبیه «گل ترمه» دیده بود.

کاش وقتی امام جماعت مسجد داشت به گلی جان می‌گفت: شما دختر درستکاری هستید، دوربینم را بی خیالت درمی‌آوردم و یک عکس از کودکی می‌انداختم که خوب بودنش قریب به اتفاق نبوده‌ها را بلعیده.

امجد تربت‌زاده: چه فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی واقعاً به جای اتوبوس عبارت «خودرو بزرگ دسته جمعی» را پیشنهاد کرده باشد و چه این معادل، فقط یک شوخی باشد فرقی نمی‌کند. به هر حال هیچ عبارت و واژه کوتاه یا بلندی برای مردم ایران جای «اتوبوس» را نمی‌گیرد. آن هم وسیله نقلیه پرکاربری که هزار جور خاطره و نوستالژی شادی‌آفرین یا غمبار را همراه خود دارد و از هرگوشه و کنار قصه پیدایشش در ایران می‌شود قصه و داستان تازه‌ای درآورد و یا فیلم و سریال ساخت. اتوبوس‌ها، به‌خصوص نوع درون‌شهری‌اش در فرهنگ و سبک زندگی امروز و دیروز ما ایرانی‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند. فراتر از این حتی برخی‌ها معتقدند اتوبوس، اتوبوس‌داری، اتوبوس‌سواری، بلیت‌های اتوبوس و... برای خودش فرهنگ یا خرده فرهنگی مستقل حساب می‌شود.

اتوبوس‌بخار

هم فرانسوی‌ها مدعی‌اند ایده ساخت اتوبوس نخستین بار به ذهنشان رسیده و در سال ۱۸۲۶ آن را ساخته و به خیابان‌هایشان فرستاده‌اند و هم انگلیسی‌ها ادعا دارند اتوبوس را خودشان ساخته‌اند. اگر اتوبوس را اتاقی نیمه فلزی و چوبی در نظر بگیرید که چند صندلی چوبی و چهار چرخ دارد و پیش‌ران‌اش یک اسب است که آن را روی ریل یا مسیر خاصی به حرکت درمی‌آورد، ادعای فرانسوی‌ها درست است. هرچند اگر بنا را بر این تعریف بگذاریم، انگلیسی‌ها باز هم معتقدند در سال ۱۸۲۰ چنین وسیله‌ای را ساخته‌اند. منتها اگر بخواهیم از وسیله نقلیه موتوردار که شما آن را به عنوان اتوبوس می‌پذیرید حرف بزنیم باید ادعای انگلیسی‌ها را باور کنیم که مدعی‌اند نخستین اتوبوس جهان را در ۷ سپتامبر ۱۸۲۰ میلادی «والتر هنکاک» و همکارش «سر گلدورثی گرنی» ابداع کرده‌اند. این اتوبوس گویا مجهز به موتور بخار بوده و از دلیجان‌ها یا کالسکه‌هایی که با اسب کشیده می‌شدند بسیار سریع‌تر و بهتر عمل می‌کرده است.

سه شاهی

اواخر عمر حکومت قاجاربود که تاجری بلژیکی، نخستین اتوبوس را از مسیر باکو – آنزلی به ایران آورد و در شهر رشت شروع به کار کرد. البته گویا در آن دوره، حس فارسی را پانس بداریم ایرانی‌ها بیشتر و بهتر از امروز کار می‌کرد، چون کسی این وسیله نقلیه بزرگ دسته جمعی را به اسم اتوبوس نمی‌شناخت. گیلکی‌های هموطن آن روزگار، این خودرو عجیب و غریب را با نام «گذربر» می‌شناختند و احتمالاً گاری و درشکه‌های اسبی خودشان را به آن ترجیح می‌دادند. یعنی کاسبی مرد بلژیکی و گذربرش در رشت چندان داغ نبود، طوری که ترجیح داد آن را به تاجر سرشناس بوشهری، حاج محمدحسن تقی، معروف به «معین‌التجار» که یک دل نه بلکه صد دل عاشق این پدیده صنعتی شده بود، بفروشد و به مملکت خودش برگردد. نخستین اتوبوس‌دار ایرانی، گذربرش را هرجو هست به تهران منتقل می‌کند تا در مسیر بازار – توپخانه،

شک مردم تهران، همان روزها و در اتوبوس‌هایی که در زمستان سقف‌هایشان چکه می‌کرد و در تابستان مثل تنور گرم بود، برای اتوبوس شعر و طنز می‌ساخند و چه بسا دشواری‌های اتوبوس سواری را به لطف همین لطیفه‌ها و اشعار تحمل می‌کردند.

پدر صنعت مونتاز

البته اتوبوس‌دوستی تهرانی‌ها و رقابت اتوبوس‌داران، همه چیزش بد و منفی نبود. چه اینکه بازرگانان ایرانی و آن‌هایی که زده بودند توی خط اتوبوس‌داری، چند سال پس از ورود نخستین اتوبوس‌ها به ایران، متوجه شدند مسافرپرهای وارداتی، تا چند هزار کیلومتر را با وضعیت جاده‌ها و امکانات آن روزگار طسی می‌کنند و به این می‌رسند، عملاً دست سوم و چهارم و حتی فرسوده اتوبوس‌ها می‌آیند. برای همین هم به فکر ساخت اتوبوس در کشور افتادند! این نحوه اتوبوس‌سازی را شاید بشود پدر صنعت مونتاز ایران به حساب آورد، چون مهندس امیرحسین توسل باقری، چند سال پیش در گفت‌وگو با مجله و ویژه‌نامه صنعت خودرو، در این باره گفته است: «در آن روزگار شاسی و موتور اتوبوس به ایران وارد می‌شد و چند کارگاه اتاق‌سازی اتوبوس هم در اطراف تهران فعال شده بودند که برای شاسی و موتورهای وارداتی اتوبوس، اتاق‌های چوبی می‌ساخند که یکی از آن‌ها شرکت «ایران» امروزی است...».

دماغ دارها

چیزی که از آذر ۱۳۳۵ با نام شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه شکل گرفت و تقریباً تا ۱۰ سال پیش هم با همان اصول و اساس شصت و چند ساله فعالیت می‌کرد، شباهت خیلی زیادی با اتوبوس‌رانی‌های سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۵ نداشت. شاید بشود گفت همه خاطرات و فانتزی‌های شیرینی که ممکن است بزرگ‌ترهایمان از اتوبوس و اتوبوس سواری و بلیت‌های آمدن دولت زاهدی، اجرا شد تا اتوبوس‌داری و اتوبوس سواری ضمن واگذار شدن به شهرداری، شکل و شمایل جدیدی به خود بگیرد. خاطره نخستین بلیت‌های یک رایالی اتوبوس، وارد شدن اتوبوس‌های جدید دماغ‌دار به کشور، دو طبقه‌هایی که طبقه بالایش راننده نداشت، شماره‌گذاری خطوط مختلف اتوبوسرانی و... مربوط به همین دوره به بعد است. بنابراین، امروز که در زمستان سرد روی صندلی‌های گرم اتوبوس‌های شهری می‌نشینید و یا در تابستان‌های گرم با بی آر‌تی‌های کولردار خیابان‌های تهران را گز می‌کنید، جای اینکه سرتان توی گوشی‌تان باشد، گاهی به تاریخچه اتوبوسرانی و اتوبوس‌سواری در شهرتان و خاطره‌های تلخ و شیرینش هم فکر نکنید.

پا رکابی‌ها

همان قدر که بین مردم شور و شوق و رقابت برای سوار شدن به اتوبوس‌ها وجود داشت، خیلی از بولنداران و بازرگانان آن روزگار هم برای خرید اتوبوس و راه انداختن خط اتوبوسرانی با هم رقابت داشتند. نتیجه این رقابت، ورود مناسبتی و بیشتر اتوبوس به ایران بود. البته بنا به اسناد و نوشته‌های تاریخی، اتوبوس‌سواری‌های آن روزگار هم با وجود همه جذابیت‌های اولیه، کم کم به مشقت و حکایت تبدیل شد. اتوبوس‌های کهنه و اغلب خراب، سودجویی اتوبوس‌دارها، بی‌اعصابی راننده‌ها و پارکابی‌هایی که مسئول کرایه گرفتن بودند و مهم‌تر از همه نبود ناظر بر کار اتوبوس‌ها، از آن‌ها وسایل پر سروصدا و شلوغی ساخته بود که ابتدا مردم را علاقه‌مند و گرفتار خودشان کرده بودند و حالا مالکانشان برای جابه‌جایی مردم در شهری که هر روز بزرگ‌تر و وسیع‌تر از دیروز می‌شد، هر بلایی که می‌توانستند سر آن‌ها می‌آوردند. البته و بدون

مجاز آباد

پهپاد جوان!



سورپرایز آذری چهرمی برای کاربران فضای مجازی که مربوط به ماجرای پهپادی می‌شد، همچنان یکی از سوزدهای طنز فضای مجازی به‌حساب می‌آید. آقای وزیر هم در ادامه شوخی‌های کاربران، در اینستاگرامش نوشته است: «پهپاد پست‌پلاس که متعلق به شمامت ولی باید برایش اسم بگذاریم. لطفاً پیشنهادتون رو بفرمایید اسم رو از بین پیشنهادهایی که بیشترین لایک رو داشته باشه برای اولین پهپاد انتخاب می‌کنیم و می‌گذاریم». در ادامه چند نمونه از اسامی پیشنهادی کاربران را می‌خوانید: «زردقلاری... سورپرایز چهرمی... پهپاد جوان... کفتر کاکل به سر... زودبر... سورپرایز پلاس... پیه... مخفف پهپاد پست هوایی».

شاه سلطان حسین‌ها



صفحه منتسب به رهبر انقلاب در توئیتر، بخشی از سخنان ایشان درباره رفتار مسئولان در برابر قدرت‌های خارجی را به اشتراک گذاشت. در متن این پست توئیتری که برگرفته از بیانات رهبر انقلاب در تاریخ ۸۷/۹/۲۴ در دانشگاه علم و صنعت است، آمده: «گر جمهوری اسلامی دچار شاه سلطان حسین‌ها بشود، دچار مسئولیتی بشود که مقابل ستم دجارج و رب و خوف هستند و جرئت و جسارت ندارند، در خود و در مردم خودشان احساس توانایی و قدرت نمی‌کنند، کار جمهوری اسلامی تمام خواهد بود».

لافتی الا علی (ع)



زهرا امیرابراهیمی، چند روز پیش در مصاحبه با یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان، پس از ۱۲ سال، سکوتش درباره انتشار فیلمی از زندگی خصوصی‌اش را شکست و ادعا کرد بازگویی به نام مجید بهرامی که چند سال پیش در اثر سرطان درگذشت، فیلم خصوصی او منتشر کرده است. جلیل محبی، دبیر ستاد امر به معروف و نهی از منکر هم در واکنش به این ماجرا در توئیتر نوشت: «پیامبرفرمود اگر ببینید زن و مردی در حال گناهاند چه می‌کنید؟ یکی از صحابه گفت با این شمشیر گردشان را می‌زنم. رو به علی (ع) فرمود: علی جان تو چه می‌کنی؟ گفت: با ردایم رویشان را می‌پوشانم. پیامبر فرمود: لافتی الا علی...».

جنجال کیک‌های آلوده



علیرضا وهاب زاده، فعال رسانه‌ای در صفحه شخصی خود در توئیتر درباره ماجرای کیک‌های آلوده به قرون نوشت: «جریانی با داستان کیک‌های آلوده به قرص، خصوصی‌ترین صنعت کشور رو نشونه گرفت. فروش برخی از رندها در استان‌های جنوبی به صفر رسید. چه کسی از تخریب تولید داخلی ضرر می‌کنه؟ چه بلایی سر کارگاهری میاد؟ چه اتفاقی میفته اگر این ماجرا در بقیه اقلام تکرار بشه؟»

فرهنگ

فرهنگ و هنر

دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۸

۱۲ ۱۹ ربيع الثاني ۱۴۱۴ ۱۶ دسامبر ۲۰۱۹ سال سی و دوم شماره ۱۳۵۹

خبر مرتبط

پاسخ یک داور در خصوص برگزیده نداشتن در دو بخش رمان و داستان کوتاه

اثری در حد و اندازه‌های جایزه جلال نبودا



زمانیان: دوازدهمین دوره جایزه ادبی جلال پس از کش‌وقوس‌های فراوان سرانجام در روز شنبه با معرفی برگزیدگان سه کار خود پایان داد و هیئت داوران در دو بخش در بخش رمان و داستان کوتاه هیچ اثری را شایسته برگزیده شدن نداشتند و به معرفی آثار شایسته تقدیر بسنده کردند.
هادی خورشاهیان، یکی از داوران بخش داستان بلند و رمان درباره نوح دآوری جشنواره امسال و گریز داوران از اعلام اثر برگزیده در دو بخش داستان کوتاه و رمان گفت: همین اول بگویم این رأی ما داوران است و شاید اگر داوران دیگری اثر را بررسی می کردند، کتاب‌های دیگری به عنوان نامزد و حتی تقدیر معرفی می‌شد.وی افزود، در بخش داستان کوتاه که نمی‌توانم نظر بدهم چون داور بخش داستان بلند و رمان بودم اما به هر حال از میان آثار رسیده، ۶ اثر نامزد شد و از میان نامزدها با توجه به معیارهای جایزه جلال در خصوص معرفی یک اثر برتر از میان آثار منتشر شده در سال ۹۷، هیچ اثری شایستگی برگزیده شدن را نداشت.

خورشاهیان با بیان اینکه هیئت داوران در انتخاب اثر برگزیده دو وجه را مدنظر داشته و با توجه به این دو وجه به دآوری آثار پرداخته است، گفت: اثر برگزیده باید هم برترین اثر سال ۹۷ می‌بود و هم در حد و اندازه‌های جایزه کتاب سال، اما به نظر ما هیچ اثری نتوانسته این دو وجه را در خود داشته باشد تا به عنوان اثر برگزیده اعلام شود. وی توضیح داد: به نظر هیئت داوران این دوره، همه آثار از نقص‌هایی برخوردار بودند که این نقص‌ها نمی‌توانست اجازه دهد تا ما بتوانیم اثری را به عنوان اثر برتر سال ۹۷ و با در حد و اندازه‌های جایزه کتاب سال انتخاب کنیم.
دو اثر «وضعیت بی‌عاری» و «دور زن در خیابان یکطرفه» اگرچه از سایر آثار یک سرگردن بالاتر بودند اما کامل نبودند تا به عنوان کتاب سال معرفی شوند و انتقادهایی هم که در ماه اخیر راجع به نامزدها مطرح شد، گواه مطلب است.

این نویسنده در پاسخ به این پرسش که آیا آثار ادوار گذشته مثل «ره ش» یا «بی‌کتابی» همه وجوه ادبی را در خود داشته‌اند که به عنوان اثر برگزیده اعلام شده‌اند، گفت: در مورد «ره ش» نمی‌توانم نظر بدهم چون داور نبودم کما اینکه «بی‌کتابی» هم در ادوار گذشته به همراه کتاب «این خیابان سرعگیر ندارد» نوشته مریم مرتضی به صورت مشترک به عنوان اثر برگزیده معرفی شد و داوران در آن سال هم نتوانستند در مورد یک اثر برگزیده به اجماع برسند. خورشاهیان در واکنش به این گفته که مسائل مالی چقدر در عدم اعلام اثر برگزیده نقش داشته است، گفت: اصلاً مسائل مالی در رأی ما تأثیر نداشته و فقط رعایت اصول جایزه و حد و اندازه‌های کتاب سال ما را به این نوع انتخاب سوق داد.



صاد صال تنهایی – مهدی فارسی

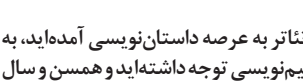
مستند پرتره حاج عبدالله والی یکی از مستندهای جذاب و پرکشش امسال جشنواره است. مستندی که توانسته استفاده درستی از آرشیهوای به جا مانده از حاج عبدالله داشته باشد. مستند از چهار بخش مشخص تشکیل شده است: آرشیهوای به جا مانده از حاج عبدالله، تریشن ذاتی کل، بازسازی‌های باورپذیر و متناصب و روایت اول شخص از کتاب خاطرات حاج‌عبدالله والی. مجموعه این‌ها که بر و پیمایان به صورت مشترک به عنوان اثر برگزیده معرفی استفاده شده و می‌تواند ۹ دقیقه تماشاگر را با خود همراه کند. «صد سال تنهایی» یک زیرمتن پرزنگ و بسیار استراتژیک هم دارد. روایت سیر پیشرفت در فقرزدایی یک منطقه محروم به نام یسارگرد از سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی تا امروز. در ابتدا وضعیت فلاکت‌ناز بار این مناطق ۶ عنوان نامزدی در بدون و زندگی عجیب و غریب مردمی فراموش شده را به زیبایی می‌بینیم و سپس گرهمای به ظاهر بازناشدنی با همت جهادی والی و دوستانش یکی یکی کشوده می‌شود. این مستند می‌تواند یکی از بهترین فیلم‌های گونه تازه متولد شده «پیشرفت» در سینمای مستند ایران باشد. گونه‌ای که قدمتی بیش از نیم قرن در هالیوود دارد و برای ما تازه به نظر می‌رسد. از باب خالی نبودن عریضه دو اشکال کوچک در این مستند دیدم. یکی همزمانی روایت اول شخص و استفاده رتشیو از صدای حاج‌عبدالله است. می‌شد یکی از این تمهیدات انتخاب شود تا قرارداد روایت مستحکمر باشد. نکته دیگر و بسیار مهم در سکانس‌های پائینی اتفاق می‌افتد. نقد درون گفتگمانی، انتقاد و راضی‌نبودن از وضع موجود ویژگی ره مستندساز آزمان‌خواهی است، اما نقد کردن شیوه و جای به خصوص خود را دارد. در این مستند باشکوه و قهرمان‌پرذا بهتر بود تا انتها دل مخاطب چرکین نشود و شکوه و لذت کار خود را به طور کامل به مخاطب نشان دهد. مسئله درگیر شدن حاج عبدالله و امثال او با بروکراسی و تفکر تئولیرالی دولت‌های پس از دفاع‌مقدس در جای خود جای پرداخت و حتی ساخت یک مستند مستقل دارد. حتی می‌شد در این مستند از ابتدا قصه بر مبنای این درگیری و کشمکش شکل بگیرد، اما وقتی از ابتدا این نبوده، می‌شد تا آخر هم این‌طور نباشد.

زندگی میان پرچم‌های جنگی – محسن اسلام‌زاده

نوشتن برای مستند یکی از بهترین دوسنان که مثل برادری عزیزتر از جان است برای من، شیرین، و سخت است. شیرینی‌اش که معلوم است ما سخت که شاید اگر نکته‌ای با ضغنی دیدی بنا به تکلیف باید تذکر بدهمی. محسن اسلام‌زاده به طور قطع برای مستند ایران یک پدیده است، یک نمونه خاص و زلال از کسانی که جان بر کف دارند و هیچ مانعی موجب عدم انجام کار برای آن‌ها نمی‌شود. این مستند که دنباله مستند موفق تنها میان طالبان است – و من امیدوارم محسن این سه گانه را کامل کند– بازمهم یک اثر جسورانه و استراتژیک برای تحولات منطقه ماست. مسئله حضور داعش در افغانستان پس از رانده شدنش از عراق و سوریه آن قدر مهم است که یک گروه دونفره ایرانی جانشان را برای اثبات و تعیین حدود و تصور آن به خطر بیندازند. این مستند در تحلیل‌هایم نسبت به افغانستان چند قدم به جلو برداشتم. فقط نکته‌ای به نظر می‌رسد که آن را سهجو محتوایی می‌دام. مبنای ما به مسئله افغانستان دور شدن از مشهورات رسانه‌های غربی و نزدیک شدن به طرف همرا با احترام متقابل است. موثیف الاغ‌ها با فیلم با اینکه از نظر سینمایی جذاب و کاربردی است و قطعاً نظرش نشان دادن «شیرتوشیر» بودن مسائل افغانستان و بهم ریختگی و بلبشوی امنیتی در این کشور است، اما به نظر من ممکن است جنبه‌هایی از تحقیر و توهین را در تماشاگر سخنگیر به همراه بیاورد. این را نه نقطه ضعف فیلم که یک نکته سخنگیرانه محتوایی برای مستندساز بزرگی مثل اسلام‌زاده می‌دانم.

گفت‌وگو با حامد جلالی که با نخستین رمانش در جایزه ادبی جلال شایسته تقدیر شد

از داستان‌های آپارتمانی به سوی قصه‌های اقلیمی



از تئاتر به عرصه داستان‌نویسی آمده‌اید، به اقلیم‌نویسی توجه داشته‌اید و همسن و سال هستید. فکر می‌کنید این وجوه از چه جهت داستان شما را خاص کرده که هر سه تا مرز نامزد شدن پیش رفته‌اید؟

من از آن بازیگرانی هستم که در حین اجرا و بازی، تماشاگرم را نگاه می‌کنم و پیش آمده اگر در حین اجرا حس کرده‌ام تماشاگر خسته است، ریتم اجرا را تند می‌کردم. در رمان هم این کار را کردم و بازخورد گرفتم‌ام یعنی می‌دانم کجا باید به خواننده استراحت بدهم و فصل دوپارا‌گرافی بنویسم و چه فصلی به دیالوگ صرف، بدون صحنه‌پردازی روی بیاورم. تأثیر نمایش‌نامه‌نویسی بر رمان من به گونه‌ای بوده که خواننده‌ها حس کرده‌اند با خواندن رمان در حال دیدن تئاتری روی صحنه هم هستند و مجبور شده‌اند کتاب را یک نفس بخوانند مثل دیدن فیلم که نمی‌توانند آن را قطع کنند. در رمان «دور زن در خیابان یکطرفه» نوشته مرزوقی هم همین اتفاق خوشایند افتاده و کتاب را خوشخوان کرده است.

من کتاب ایشان را ی‌وقفه از صبح تا شب خواندم و تأثیر تئاتر را بر ادبیات دیدم، اما اینکه جنوب به عنوان لوکیشن داستانی انتخاب شد خب اقصای مرزوقی اصالتاً جنوبی است.من جنوبی نبودم اما طرچی که انتخاب کردم مختصات جنگ را داشت و باید به جنوب ختم می‌شد. آن خطه برای من جذاب بود چون پس از احمد محمود و چند نویسنده، کسی راجع به خوزستان داستان ننوشته و من حس کردم باید این کار را می‌کردم. به هر حال خطه خوزستان و بوشهر ظرفیت‌های زیادی برای داستان‌گویی دارند و به نویسنده امکان می‌دهد از درون آن‌ها، داستان‌های ناب بیرون بکشد. خرده روایت‌ها، عادات و آداب و رسوم به نویسنده این امکان را می‌دهد از داستان‌های آپارتمانی به سمت نوشتن داستان‌های اقلیمی گریز یزاند.

برش

خطه جنوب برای من جذاب بود چون پس از احمد محمود و چند نویسنده، کسی راجع به‌خوزستان داستان ننوشته و من حس کردم باید این کار را می‌کردم

من امکان سفر فراهم بود چون مؤسسه شهرستان ادب و مدرسه رمان حامی من بود و هزینه‌های رفت و برگشت من را در سفر تقبل می‌کرد. این مدرسه با دعوت استادان تجربیات خوبی در اختیار نویسنده‌ها قرار می‌دهد. من زیر نظر خاتم بلقیس سلیمانی رمانم را نوشتم.

جایزه چقدر می‌تواند به نویسنده برگزیده و یا تقدیر شده، انگیزه ادامه مسیر بدهد؟

من سال‌ها نوشته‌ام اما منتشر نکردم. سال‌ها تئاتر کار کردم و در تئاتر دلسرد می‌شدم چون حس می‌کردم تلاش من دیده نمی‌شود، اما در جایزه جلال متوجه شدم جایی هست که نسبت به تلاش من واکنش مثبت داده و کار من دیده شده، یعنی عده‌ای متوجه شدند من ۱۴ ماه از زندگی‌ام را صرف نوشتن یک رمان کردم. این دیده شدن حس خوبی برای من داشت.

همین قدر می‌گویم پس از اختتامیه که به سمت قم حرکت می‌کردم به خودم گفتم باید برای نوشتن رمان بعدی که در مرحله تحقیق است، عجله کنم یعنی به جای دو ساعت کار در روز، پنج ساعت وقتم را به این مسئله اختصاص دهم. پس از اختتامیه تصمیم گرفتم آنچه همه این سال‌ها باید می‌نوشتم و نوشتم و را زودتر بنویسم و آن را تبدیل به یک اثر کنم.

شما، محمدرضا مرزوقی و پیام یزدانجو که جزو نامزدهای جایزه جلال بودید، هر سه

افرونگ و هنر/ خدیجه زمانیان، رمان «وضعیت بی‌عاری» به قلم «حامد جلالی» توانست در کنار رمان «دور زن در خیابان یکطرفه» به قلم «محمدرضا مرزوقی» به عنوان اثر شایسته تقدیر بخش داستان بلند و رمان دوازدهمین دوره جایزه جلال معرفی شود.

«وضعیت بی‌عاری» داستان دل‌باختگی دختری مسلمان به جوانی است که پیرو دین صابئین مندایی است، اقلیتی مذهبی که بیشتر در جنوب ایران زندگی می‌کنند. ماجراهای این رمان از روزهای پیش از انقلاب اسلامی آغاز و به روزهای جنگ تحمیلی ختم می‌شود. جلالی این اثر خوش‌خوان و پرکشش را در مدرسه رمان مؤسسه فرهنگی هنری شهرستان ادب نوشته است. حامد جلالی متولد ۱۳۵۴ قم است. وی کارشناس ارشد ادبیات نمایشی است و از صحنه تئاتر به عرصه نویسندگی آمده است. جلالی در حال حاضر دبیر تحریریه سلام بچه‌های «وضعیت بی‌عاری» نخستین رمان منتشر شده اوست. گفت‌وگو ما را با این نویسنده درباره موضوع کتابش و جایزه جلال بخوانید.

گمان می‌کردید کتاب شما در جایزه جلال نامزد شود و در بین نامزدها تا مرحله تقدیر شدن پیش برود؟

جشنواره‌ای که خود نویسنده اثرش را ارسال کند به انتظار نتیجه می‌ماند اما جشنواره‌هایی که ناشر اثر را می‌فرستد، برای نویسنده قابل پیش‌بینی نیستند. در مورد جایزه جلال از زمان فراخوان و ارسال اثر اطلاع نداشتم و تا پیش از اینکه با من به عنوان نامزد تماس بگیرند، فکر نمی‌کردم اثر من از میان ۲۲۲ رمان دیده شود. وقتی عنوان نامزدهای بخش رمان اعلام شد بازم نمی‌دانستم دارم تا اینکه آثار سایر دوستان نویسنده را خواندم و واقعاً از اثر آقای مرزوقی بسا عنوان « دور زن در خیابان یکطرفه» بیش از سایر آثار لذت بردم. خلاصه اینکه میان آثار پیشکسوت تا اندازه نامزدی اثر هم برایم غنیمت بود و تقدیر شدن کتاب را لطف ذاتی می‌دانم و البته خوشحال شدم چون برای نوشتن این کتاب زحمت کشیده بودم و دوست داشتم اثرم دیده شود اما از طرفی می‌دانم همه برای نوشتن کتابشان زحمت می‌کشند.

ایسن موفقیت را در نخستین تجربه نویسندگی مروهون چه چیزی هستید. این پرسش افراد زیادی است که قدم در مسیر نوشتن گذاشته‌اند و به دنبال کسب تجربه هستند.

خوب است راجع به این مسئله صحبت کنیم که چه اتفاقی موجب دیده شدن یک رمان می‌شود. اگر سلیقه و شانس را کنار بگذاریم حتماً زحمتی برای اثر کشیده‌ام که به مرحله نامزدی می‌رسند. چیزی که من به آن اهمیت

افرونگ و هنر/ زهره کهندل |جشنواره سینماحقیقت

امسال برای حوزه علمیه مشهد و هنرمندان مشهدی دستاوردهای بزرگی داشت فیلم «خسوف» که تهیه‌کنندگی مسعود زارعیان و فیلم «وقتی مهدی به دنیا آمد» به کارگردانی امیرمهدی حکیمی که هر دو از طلبه‌های فیلمساز مشهدی هستند به ترتیب در ۶ بخش و دو بخش این جشنواره نامزد دریافت جایزه شدند. فیلم «خسوف» ۶ عنوان نامزدی در صدر فیلم‌های سینماحقیقت قرار دارد و احتمال می‌رود در اختتامیه سیزدهمین دوره این جشنواره که عصر امروز در تالار وحدت برگزار می‌شود، دست خالی نماند.
قصه فیلم «خسوف» که به لحاظ مضمونی شباهت بسیاری به فیلم ماندگار «زیر نور ماه» دارد، قصه زندگی «مسعود زارعیان» طلبه فیلمساز مشهدی است که تهیه‌کنندگی کار را هم برعهده دارد. وی به خبرنگار ما می‌گوید: این طرح حدود ۶ سال پیش در ذهن من بود زمانی که به عنوان یک طلبه، مکاسب را شروع کردم و باید به دنبال عرصه تبلیغی می‌گشتم با تکیه بر آرای علما و رهبری تصمیم گرفتم سینما را انتخاب کنم و به عنوان یک طلبه در این حوزه فعال شوم.

وی با بیان اینکه بنا داشتیم در جایگاه پژوهشگری و تهیه‌کنندگی حضور داشته باشیم نه حضور مستقیم، خاطرنشان می‌کند: هر چه پیش رفتم متوجه شدم مضامین و حرف‌هایی هست که فقط از دست یک طلبه برمی‌آید تا به عنوان کارگردان بتوان آن مفهوم و مضمون را منتقل کند، بنابراین وارد سینما شدم و در سه‌های حضور را هم ادامه می‌دام. ازدواج کردم و همسرم می‌دانست با طلبه‌ای علاقه‌مند به سینما ازدواج کرده است.

وی ادامه می‌دهد: من و همسر خیلی دوست داشتیم ملیس شوم و تصمیم گرفتم لباس روحانیت را بپوشم، اما چون چند فیلم ساخته بودم، این تضاد برایم محسوس شد که با لباس روحانیت نمی‌شود مستقیماً به سینما ورود یافت. تردیدی برایم ایجاد شد که همچنان در سینما بمانم و فیلم بسازم یا ملیس شوم و در قامت یک روحانی کار تبلیغ سنتی دین را انجام دهم؟ این تردید مضمون اصلی فیلم «خسوف» است. زارعیان درباره اینکه چرا کارگردانی اثر را به محسن استادعلی سپرده است، می‌گوید: من و آقای استادعلی، آشنایی قدیمی با هم داشتیم و به نظر کارگردان قابل اعتمادی برای ساخت این سوره بود. خوشبختانه صدقاتی جزء سکانس‌ها پیشنهاد خودم بود اما می‌خواستم نگاهی بیرونی کارگردانی کار را انجام دهد و نگاه صنفی غالب بر کار نباشد.

وی یادآور می‌شود: یکی از دلایل طولانی شدن ساخت این فیلم که طرح آن از ۶ سال پیش در ذهنم شکل گرفت و ساخت آن دو سال طول کشید به دلیل حساسیت‌های موضوع بود چون می‌خواستیم مخاطب آن همه مردم ایران باشند.

«خسوف» زیر نور ماه مستند

گفت‌وگو با مسعود زارعیان، تهیه‌کننده فیلمی حوزوی که با عنوان نامزدی در صدر سینماحقیقت امسال است



ترددی که منجر به ساخت یک فیلم شد



زارعیان درباره اینکه چرا دوست داشته فیلم زندگی‌اش ساخته شود، می‌گوید: من قائل به این هستم که لباس روحانیت شاینت تاریخی دارد چون لباس پیغمبر(ص) است.علمایی که تائکون در این عرصه استخوان خورده‌اند، کسانی که می‌خواهند پشتیبان دین باشند و براساس رسالت شرعی خودشان استنباط احکام شرعی از دل آیات و روایات را انجام می‌دهند باید چارچوب‌هایی داشته باشند و به مسائل دقت بیشتری کنند. وی ادامه می‌دهد: با چنین باوری، رفتن با لباس روحانیت پشت دوربین برایم زیاد داشت، برخلاف نگاه عده‌ای که شأن این لباس را تنزل داده‌اند، با این لباس هر جایی رفته‌اند، کوتاهی کرده‌اند و متأسفانه خطاهایشان به پای روحانیت نوشته شده است. مسئولان اجرایی که با لباس روحانیت کوتاهی و سوءمدیریت داشتند به این لباس ضربه زدند. کسانی باید با لباس روحانیت در جایگاه‌های اجرایی قرار بگیرند که مانند بهشتی و مطهری، آبروی این لباس را حفظ کنند. این مستندساز خاطرنشان می‌کند: اگر روزی بخواهم فیلم بسازم، لباس روحانیت را از تنم درمی‌آورم و برای تبلیغ سنتی و منبری، ملیس می‌شوم. اگرچه این زندگی دوزیستی هم خوب نیست و به نظم آدم باید تکلیفش را مشخص و من با چنین نگاه و مضمونی فیلم «خسوف» را ساختم و برای ساخت آن به خودم برگشتم. خواستم در این فیلم به طلبه‌ها تلنگر بزنم که اگر آمادگی پوشیدن این لباس را نداشته باشند در آینده دچار مشکل می‌شوند.اگر ویژگی‌های اخلاقی، علمی و عملی را در خودشان نبینند و لباس بپوشند، جایی دچار لغزش می‌شوند چون این لباس نباید تن هر کسی برود. برای من مسعود زارعیان این تردید به وجود آمده بود و موجب شد که رابطه من و خانواده‌ام تحت تأثیر این تردید قرار بگیرد. پس طلبه مطرح حواست را جمع کن و پیش از انتخاب این لباس به شأن و جایگاه این لباس فکر کن. همه حرف «خسوف» همین است.

می‌کردند و با امام مباحثه داشتند. حضرت ابراهیم(ع) از شک به یقین رسید. حرف من این نیست که این تردید را در همه زندگی باید داشت باشیذ چون دین ما، دین یقین است ولی تا در راهی که می‌روید شک نکنید، به یقین نمی‌رسید.

رودی عالمانه، نه عجلانه

زارعیان درباره ورود طلبه‌ها به عرصه فیلم‌سازی می‌گوید: این اتفاق باید عالمانه باشد نه عجلانه. طلبه‌ای که وارد سینما می‌شود باید ورودی عالمانه و آگاهانه داشته باشد وگرنه تبدیل به یک فیلمساز متدبن می‌شود نه طلبه فیلمساز.

وی اضافه می‌کند: بسیار خوشحالم که امیرمهدی حکیمی با فیلم «وقتی مهدی به دنیا آمد» وارد عرصه فیلم‌سازی شد و ورودی عالمانه داشت. این فیلم در سینماحقیقت با استقبال بسیار خوبی روبه‌رو شد. آقای حکیمی سال‌هاست که در حوزه سینما فعال است اما برای ساخت فیلم اولش عجله نمی‌کند بلکه صبر می‌کند تا به ختگی برسد و دانش و تجربه کامل به درام و قصه پیدا کند، این اتفاق خوبی است. هر طلبه‌ای که می‌خواهد وارد عرصه فیلم‌سازی شود باید عالمانه ورود پیدا کند وگرنه ضربه سنگینی می‌خورد چون سینما عرصه بی‌رحم و لغزنده‌ای است.
تبلغ به در این حوزه ضدتبلیغ است، تبلیغ به این مسیر باید با دانش و تجربه پیش برود وگرنه همان اتفاق بدی رخ می‌دهد که در سوءمدیریت‌های اجرایی توسط کسانی که ملیس بودند افتاد، بنابراین نباید با ورود چند طلبه به حوزه فیلم‌سازی ذوق زد شد.
وی با بیان اینکه اصل ورود طلبه‌ها به عرصه فیلم‌سازی اتفاق مبارکی است، خاطرنشان می‌کند: در چنین فضایی می‌توان به سینما امیدوارتر شد و نگاه‌های حوزوی را به سینما آورد، اما باید دقت کرد این ورود با قدرت باشد. عده‌ای گفتند امسال دو طلبه فیلمساز در سینماحقیقت داشتیم پس از این به بعد با منبر سینما تبلیغ کنیم! این باور درستی نیست چون سینما سینماست و هیچ وقت نمی‌تواند جای منبر را بگیرد. منبر شأن تاریخی دارد و تبلیغ چه‌ره به چه‌ره از دل خلقت وجود داشته، بنابراین نه قرار است جایگزین شود در حد حرف. چه بسا یک فیلم تأثیرش از ده‌ها منبر بیشتر باشد، اما به معنای این نیست که منبر نباشد.

زارعیان یادآور می‌شود: پیش از محرم در دیداری که مبلغان با آیت‌الله العظمی داشتند، خدمت ایشان رفتیم. ایشان درباره تأثیر و جایگاه منبر صحبت کردند و گفتند البته خوب است که یک طلبه با حفظ این شأن، کار هنری هم بکند. تعریف کردند به یک کارگردان سریال ما رضانی گفته‌اند حاضرم ثواب تمام منبرهایم را در ماه مبارک را بدهم و ثواب یک سکانس از سریال شما را که درباره حجاب بود، بگیرم.